

هو الأبهی - ای افنون رفیع سدره الهی

قریب به غروب است...

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



۲۳۹

هو الأبهی

ای افنون رفیع سدره الهی قریب به غروب است و از طلوع تا به حال این خامه در تحریر و فریادش بلند است که قد جفّ القلم. این عبد در جواب گوید ن و القلم و ما یسطرون این نامه به حضرت افنان است و هنوز فرصت یسطرون باقی. ای خامه اگر تو خسته و ناتوان شدی جان و وجدان عبدالبهاء به ذکر افنان سدره منتهی در روح و ریحان تو اگر کلال و ملال یافتی من در نهایت شوق و اشتعال. ای قلم با یار محترم در گفتگوئی ای خامه به شاخه طوبی نامه مینگاری پر جذب و وله باش و پر شوق و طرب تا افنان از کأس پیمان سرمست و نشوان شوند و از خمخانه الست صفرای عشق شکنند و در بزم میثاق چون شمع اشراق نمایند و ظلّات شبّات ناقضین را محو کنند و به قوّت پیمان و ایمان الهی که در هیچ کوری شبیه و مثالی نداشته کمر پیمان شکنان بشکنند و چون ستاره سحری از افق عهد بتابند. ای افنان شجره مبارکه ملاحظه فرما که ملوک عالم مقاومت امر الله نتوانستند و عاقبت خائب و خاسر گشتند باوجود آن که با جنود بی پایان و جیوش پر جوش هجوم نمودند هر یک افواجش چون امواج جهانگیر بود و هر کدام سپاهش زلزله بخش کره زمین حال معدودی افسردگان پیمان و ایمان الهی را نسیان نموده در فکر آن افتاده اند که بنیان میثاق را در هم شکنند و اساس عهد از بنیاد براندازند فبئس



ORIGINAL



AUDIO

ما ظنّوا و بئس ما زعموا فسوف تراهم في غمار الهوان يستغرقون و في خوض الدلّ يلعبون و في سكرتهم
 يعمهون. باری امید از آن فرع مجید چنان است که ناقضین را چون سد آهنین مقاومت نمائی و چون
 شعاع آفتاب عهد دیده ناکثین را کور کنی و مانند شهاب لامع هر مهاجم ماردی را دافع گردی و
 مثل اشعه ساطعه هر خفّاشی را فرار دهی. یاران بزم پیمان را نور رحمانی باشی و منکران میثاق را نار
 سوزانی گردی طالبان را نجم هدایت شوی و باغیان را سبب تنبّه از نوم ضلالت سبطیان را سلسبیل
 نیل عنایت گردی و قبطیان را چون خون در نهایت مرورت. ای افنان سدره منتهی اگر مرکز عهد و
 میثاق مبغوض و مغضوب و منفور گردد دیگر عزّت از برای که ماند؟ اگر فرع منشعب از اصل قدیم
 که منصوص عظیم و مبین کتاب مبین و به حکم قاطع الهی به نصّ میثاق رحمانی مطاع و مرجع کلّ
 است رأس المشرکین شمرده شود، و حال آن که جمیع اغصان و افنان و منتسبین و احباء مأمور به توجه
 به او و ناظری به او هستند، آیا دیگر از برای نفسی ذکری و یا حرمتی و یا وجودی باقی میماند؟ لا والله
 لا والله لا والله ملاحظه فرما که این صبیان چقدر بی فکر و امعاندند که چنین تصوّر نمایند که اگر این
 نهال دست نشان جمال یزدان از ریشه برافتد شاخه ایشان امتداد یابد و یا این بنیان عظیم برافتد کلبه آنها
 معمور گردد، هیات ثمّ هیات ثمّ هیات**.** عنقریب ملاحظه فرمائید که چون خفّاشان در زوایای
 نحول خزند و چون موران در حفره خذلان دوند و انوار پیمان آفاق جهان را احاطه نماید و شمس میثاق
 اشراق بر آفاق کند و علم عهد مرتفع شود و نسیم عنایت بوزد و ابر رحمت ببارد و مه تابان الطاف
 بدرخشد و کأس مواهب بدور آید و رندان بزم میثاق سرمست گردند و فریاد برآرند، منجمدان را
 دردی محتجبان را مرگی چه که میثاق در قطب آفاق استقرار یافت و جنود نقض مضمحل در کافّه
 جهات و الباء علیک**.** ع ع

